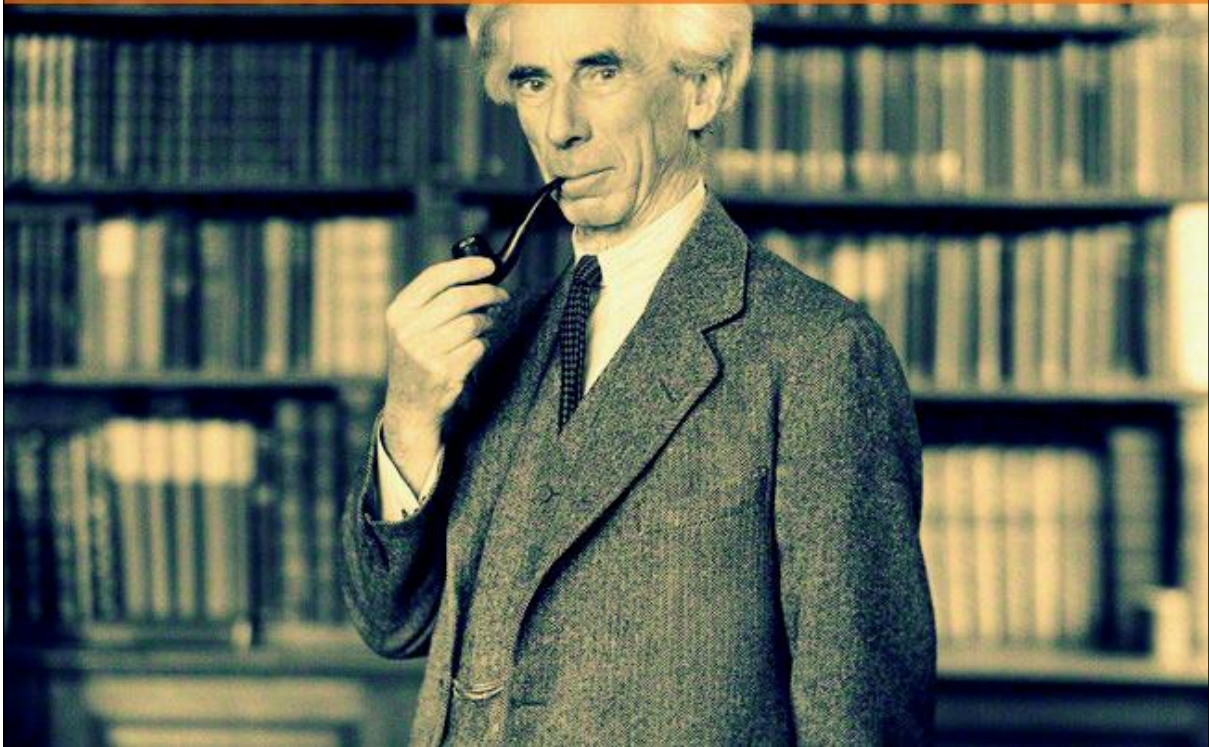


Russell

چارلے دانبار پروڈ

# برتراند راسل

در مقام فیلسوف



برگردان امیر کشفی

Russell

# برتراند راسل در مقام فیلسوف

نوشته چارلی دانبار برود<sup>۱</sup>

ترجمه امیر کشفی

ترجمه فارسی این جستار بر پایه اثر زیر انجام شده است:

C. D. Broad.

**Bertrand Russell as Philosopher.**

The Bulletin of the London Mathematical Society, Vol. 5 (1973): pp. 328-41.

■ □ برتراند آرتور ویلیام راسل نواده پسر دوتنمرد حزب لیبرال لرد جان راسل (۱۸۷۸-۱۷۹۲) بود. لرد جان راسل را، که پسر کوچک ششمین دوک پدفورد (۱۸۳۹-۱۷۶۶) بود، در سال ۱۸۶۱ لقب اِرل راسل و وایکنت آمبرلی دادند. پسر بزرگش (از همسر دومش فرانسیس آنا ماریا ایلیوت، دختر اِرل میتو) جان راسل (۱۸۷۶-۱۸۴۲) بود. او از لقب افتخاری وایکنت آمبرلی بهره‌مند بود، اما، چون پیش از پدرش درگذشت، هیچگاه اِرل راسل نشد. در سال ۱۸۶۴ ازدواج کرد، در سال ۱۸۶۵ پدر برادر بزرگتر برتراند راسل، جان فرانسیس استنلی راسل (۱۹۳۱-۱۸۶۵)، و در سال ۱۸۷۲ پدر خود برتراند راسل شد. برادر بزرگتر برتراند راسل در پی درگذشت پدر بزرگ پدری‌اش در سال ۱۸۷۸ دومین اِرل راسل شد. او در سال ۱۹۳۱ درگذشت، هرچند بارها ازدواج کرده بود اما بدون فرزند ذکور شروع بود، و پس از آن برادر کوچکش برتراند وارث لقب سومین اِرل راسل شد.

مادر برتراند راسل، کاترین لوئیز استنلی (۱۸۷۴-۱۸۴۲)، دختر دومین لرد استنلی آلدرلی (۱۸۶۹-۱۸۰۲) - فرزند لرد شیفیلد گیون (۱۸۲۱-۱۷۳۵) - و همسرش، با نام خانوادگی پدری، هنریتا ماریا دیلون (۱۸۹۵-۱۸۰۷) - عضوی بسیار اصیل و صریح‌اللهجه از خانواده‌ای نجیب و شریف از حامیان ایرلندی چیمز دوم - بود. برتراند راسل خواهرزاده روزالیند استنلی بود؛ کسی که کنتیس کارلایل شد و بزرگ بانوی مشهور و بسیار عجیب و غریب زمانه‌اش بود. برتراند راسل از طریق او خویشاوند سببی عالم بزرگ کلاسیک گیلبرت ماری (۱۹۵۷-۱۸۶۶) شد که همسرش، لیدی مری، دختر لیدی کارلایل بود.

برتراند راسل در پی درگذشت پدرش در سال ۱۸۷۶، در آن هنگام ۴ ساله بود، برای زندگی با پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری‌اش روانه خانه آنان پمبروک لاج در ریچموند پارک شد؛ جایی که ملکه ویکتوریا در دهه ۱۸۴۰ مادام‌العمر به پدر بزرگش بخشیده بود. دو سال بعد، پدر بزرگش در سن ۸۶ سالگی درگذشت. فرانسیس، برادر بزرگتر برتراند، را

۱. Charlie Dunbar Broad: فیلسوف انگلیسی، مدرس و مؤرخ فلسفه (۱۸۸۷-۱۹۷۱) - م.

به طریق معمول به مدارس شبانه‌روزی فرستادند. اما خود برتراند را گروهی از معلمان سرخانه، زیر نظرِ مادر بزرگ و عمه مجردش لیدی آگاتا راسل، تا سن ۱۶ سالگی در خانه آموزش دادند. محیط دینی خانه محیطِ کلیسای تجدیدطلبان پروتستان مسیحی بود.

راسل از کم و بیش ۱۴ تا ۱۶ سالگی، در نتیجه مطالعه محرمانه و تفکر، سرانجام نخست به طرد و تخطئه دین و حیانی رسید و سپس به براهین فلسفی معیاری به سودِ خداواری، بقای نفس انسانی [پس از] مرگ جسمانی، و اراده آزاد. البته مجبور بود که همه این امور را از مادر بزرگ و عمه‌اش آگاتا پنهان کند. در زندگی نامه خودنوشتش این وضع را به شرح زیر خلاصه می‌کند: «زندگی در خانه را پس از ۱۴ سالگی فقط به بهای سکوت کامل در باب هر آنچه توجه مرا جلب می‌کرد، تحمل‌پذیر یافتم.»

راسل را نخستین بار درست در آغاز ۱۷ سالگی برای مقاصد آموزشی به بیرون از خانه روانه کردند؛ اما نه به آموزشگاهی عادی، بلکه به یک مؤسسه فشرده‌خوانی در ساوتگیت، که در آن هنگام در حومه شهر واقع بود، در میدلسکس؛ در آنجا می‌توانست خود را به ویژه برای آزمون ورودی بورسیه ترینیتی کالج کیمبریج آماده کند. بیشتر هم‌دوره‌هایش پسران کمابیش احمق و کُندذهنی بودند که با شتاب برای امتحاناتی آماده می‌شدند که مانعی ناگزیر در راه افسر ارتشی حرفه‌ای شدن بود. راسل همراهی با آنان را ناپسند یافت؛ از گفتگوی عادی آنان، در مقایسه با پسری با تربیت بهنجارتر، سخت متعجب و مُشوَش شد؛ و در آغاز، بسی مورد تمسخر و اندکی مورد تهدید قرار گرفت. با وجود این، طاقت آورد؛ و حتماً این دوره آمادگی او برای امتحان ریاضی کاملاً نتیجه‌بخش بوده است.

راسل در دسامبر سال ۱۸۸۹ در آزمون ورودی بورسیه ترینیتی کالج شرکت کرد. بورس کهنین در ریاضی را به دست آورد و به عنوان دانشجوی سال اول در اکتبر سال ۱۸۹۰ خوابگاه گرفت.

آن. وایتهد (۱۸۶۷-۱۸۶۱)، که در کار بعدی راسل در منطق شرکت داشت، یکی از ممتحنین راسل بود. هم او بود که متوجه استعداد استثنایی راسل و یک داوطلب موفق دیگر شد: ج. پ. سنرگر، که طولی نکشید که یکی از صمیمی‌ترین دوستان راسل شد. از این رو وایتهد هر دوی آنان را (البته بدون اطلاعشان) به گردانگان انجمن دیرین نخبگان فکری کیمبریج - که برای آنان که از وجودش باخبر بودند با عنوان «حواریان» شناخته شده بود - معرفی کرد. راسل را در سال ۱۸۹۲ برای آن انجمن برگزیدند و این امر نقش بسیار مهمی در اوایل زندگی او در کیمبریج ایفا کرد. در زمره دیگر اعضای پیشین یا آنان که بعدها تعیین شدند، و طولی نکشید که فیلسوفان برجسته‌ای شدند، جز خود وایتهد، مک‌تگرت (۱۸۶۶-۱۹۲۵) و ج. ا. مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸) بودند.

راسل نخست ریاضی خواند و در رده ممتاز کارشناسی ریاضی قرار گرفت. سپس به مطالعه فلسفه روی آورد و درجه ممتاز را در جزء دوم «علوم اخلاقی»، چنانکه در آن هنگام در کیمبریج فلسفه را می‌نامیدند، به دست آورد. او را در سال ۱۸۹۵ برای دستیاری آموزشی ترینیتی کالج به صورت «آلفا» برگزیدند. این نوع دستیاری آموزشی، که در تداول عام با عنوان «دستیاری آموزشی جایزه‌ای» شناخته شده بود، به عنوان جایزه مسابقه‌ای سالانه اهدا می‌شد، که در آن داوطلبان به اعضای کالج پایین‌تر از سنی معین محدود می‌شدند، و در آن هر داوطلب رساله‌ای در باب موضوعی انتخابی ارائه می‌داد. این نوع دستیاری آموزشی ۶ سال ادامه می‌یافت و شامل خدمات خوابگاه، تدریس یا تحقیق نمی‌شد. رساله‌ای که راسل از برای آن دستیاری آموزشی‌اش را به دست آورد، علائق فلسفی و ریاضی‌اش را تلفیق می‌کرد؛ و اساس نخستین کتاب فلسفی منتشرشده‌اش، جستاری در باب مبانی هندسه (۱۸۹۷)، شد.

در اینجا مناسب است که فهرستی از مهم‌ترین آثار فلسفی راسل را پیوست کرد. پاره‌ای از این آثار کتاب است و پاره‌ای دیگر نوشته‌هایی مهم در نشریات فلسفی مختلف. [...]

- ۱۸۹۷ ○ جُستاری در بابِ مبانی هندسه (An Essay on the Foundations of Geometry)
- ۱۹۰۰ ○ شرح انتقادی فلسفه لایب‌نیتس (A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz)
- ۱۹۰۳ ○ اصول ریاضیات (The Principles of Mathematics)
- ۱۹۰۴ ○ نظریه جملات مرکب و مفروضات ماینونگ (Meinong's Theory of Complexes and Assumptions)
- ۱۹۰۵ ○ در باب دلالت [معنایی] (On Denoting)
- ۱۹۰۶ ○ نظریه یگانه‌گرایانه صدق (The Monistic Theory of Truth)
- ۱۹۱۰ ○ مبادی ریاضی (Principia Mathematica) (همراه با وایتهد) جلد نخست
- ۱۹۱۱ ○ شناخت از طریق آشنایی و شناخت از طریق توصیف (Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description)
- ۱۹۱۲ ○ مبادی ریاضی (همراه با وایتهد) جلد دوم
- مسائلی فلسفه (The Problems of Philosophy)
- در باب نسب کلی‌ها و جزئی‌ها (On the Relations of Universals and Particulars)
- ۱۹۱۳ ○ مبادی ریاضی (همراه با وایتهد) جلد سوم
- ۱۹۱۴ ○ در باب ماهیت آشنایی (On the Nature of Acquaintance)
- در باب نسبت داده‌های حسی با فیزیک (On the Relation of Sense-data to Physics)
- در باب روش علمی در فلسفه (On Scientific Method in Philosophy)
- شناخت ما از جهان بیرونی (Our Knowledge of the External World)
- ۱۹۱۵ ○ واپسین سازه‌های ماده (The Ultimate Constituents of Matter)
- ۱۹۱۸ ○ فلسفه اتمیسم منطقی (Philosophy of Logical Atomism)
- ۱۹۱۹ ○ مقدمه‌ای بر فلسفه ریاضی (Introduction to Mathematical Philosophy)
- گزارها چیستند و چگونه معنی می‌دهند (On Propositions: What they Are and How they Mean)
- ۱۹۲۱ ○ تحلیل ذهن (The Analysis of Mind)
- ۱۹۲۴ ○ اتمیسم منطقی (Logical Atomism)
- ۱۹۲۷ ○ تحلیل ماده (The Analysis of Matter)
- طرحی از فلسفه (An Outline of Philosophy)
- ۱۹۴۰ ○ پژوهشی در باب معنی و صدق (An Inquiry into Meaning and Truth)
- ۱۹۴۴ ○ «تکوین فکری من» و «پاسخ به انتقادات» (My Mental Development and Reply to Criticisms)
- ۱۹۴۵ ○ تاریخ فلسفه غرب (A History of Western Philosophy)
- ۱۹۴۸ ○ دامنه و حدود شناخت انسانی (Human Knowledge: Its Scope and Limits)

فهرست فوق مهم‌ترین اعاناتِ راسل به فلسفه را در یک دوره کم و بیش ۵۰ ساله، که در طی آن بسیار حرفه‌ها و علائق غیرفلسفی داشته است، بازمی‌نماید.

نخستین نکته درخور توجه انفصال بنیادی میان موضع فلسفی جُستاری در باب مبانی هندسه و موضع فلسفی همه آثار بعدی راسل است.

دیدگاه‌های فلسفی راسل را تا حدود سال ۱۸۹۷، مانند دیدگاه‌های بیشتر معاصرین بریتانیایی‌اش، می‌توان به طور کلی ایده‌آلیستی و به طور خاص شیبه‌کانتی دانست. کتاب مبانی هندسه به مک‌تگرت، که یحتمل برجسته‌ترین فیلسوف انگلیسی پیرو ایده‌آلیسم شد، هدیه شده است. و راسل در مقدمه آن می‌گوید عمده تعهداتش در منطق

به بردلی، سیگوارت، و بوزانکت است. کانت بر آن بود که مکان نوعی ساخت درونی است که هر مُدرک انسانی بر هر چیزی که می‌تواند به مثابه امری بیرونی ادراک کند، حمل می‌کند. آراءِ راسل نیز بر همین طریق است، اگرچه سخت انتزاعی و نظری است؛ و مبتنی است بر دانشی بسیار عمیق‌تر از آنچه کانت در باب انواع متعدد هندسه داشت یا ممکن می‌بود داشته باشد.

چندی پس از این، موضع فلسفی کلی راسل از بنیاد تغییر کرد و هیچگاه به چیزی از نوع و ماهیت ایده‌آلیسم برگشت. این امر بیش از همه ناشی از تأثیر هم‌دوره‌ای کمابیش جوانترش ج. ا. مور بود. راسل، در سال سوم تحصیل در کیمبریج، با مور، که در آن هنگام دانشجوی سال اول در ترینیتی کالج بود، آشنا شد و هم به مثابه یک شخص و هم به مثابه یک متفکر سخت تحت تأثیر او قرار گرفت. خود مور چندی، تحت تأثیر مک‌تگرت، به نوعی هگل‌گرا بود. او از طریق تأملات خود پیش‌تر از راسل از این موضع درآمد؛ و از طریق گفت و شنود مور بود که راسل سرانجام از ایده‌آلیسم دست کشید. (مقاله مشهور مور «ابطال ایده‌آلیسم» در سال ۱۹۰۳ در مجله ماینند منتشر شد.) این تأثیر در اصول ریاضیات راسل (۱۹۰۳)، در نوعی «رتالیسم» کمابیش ساده و ابتدایی (به معنای قرون وسطایی)، نمایان شد که به کلی‌ها و روابط ضروری و ناروابطشان پرداخته است؛ و این امر نیز به نحو پیشینی [یا ماقبل تجربی] یا از طریق وارسی مستقیم یا به طور غیرمستقیم از طریق برهان منطقی دانستنی محسوب می‌شود.

راسل در این کتاب، از یک سو، دیدگاه بسیار تحت‌اللفظی ماینونگ<sup>۲</sup> در باب نسب میان کلمات و عبارات و جملات را پذیرفت، و از سوی دیگر، انواع متعدد ذوات [یا هستندگان] غیرلفظی را، اما چندی بعد، با توجه به دشواری‌هایی که در مورد جملاتی مانند «مربع مُدور وجود ندارد» رخ می‌نماید، این دیدگاه را رد کرد. این امر در مقاله «در باب دلالت» (۱۹۰۵) نمایان شد. این نتیجه سلبی طولی نکشید که به نوعی آموزه ایجابی انجامید، که به طور کلی یکی از مهم‌ترین اعانات راسل به فلسفه است، و مقدر بود که بر تکوین و رشد بیشتر دیدگاه‌های فلسفی‌اش تأثیری عمیق داشته باشد. این آموزه با تحلیل «توصیفات معرفه» (برای مثال، عبارتی مانند «آن مرد نقابدار») آغاز می‌شد و به نظریه‌ای وسیع‌تر در باب «نمادهای ناقص» بسط می‌یافت. این آموزه ایجابی به طور کامل در مقاله کلاسیک راسل «شناخت از طریق آشنایی و شناخت از طریق توصیف» (۱۹۱۱) تشریح شده است.

نکته اصلی در باب تحلیل توصیفات معرفه آن است که با جمله‌ای قابل فهم در وجه اخباری آغاز می‌شود، (برای مثال، «آن مرد نقابدار فرانسوی بود»)، مشتمل بر یک توصیف معرفه، (برای مثال، «آن مرد نقابدار»)، به مثابه فاعل یا مفعول دستوری؛ و جایگزین مجموعه‌ای از جملات مرتبط با ویژگی‌هایی به قرار زیر می‌شود: الف) هیچ‌یک از آن جملات بر عبارت توصیفی اصلی، یا هر عبارت دیگری، مشتمل نیست؛ ب) بر روی هم همه آن اطلاعات اساسی‌ای را انتقال می‌دهند که جمله اصلی به کسی انتقال می‌داد که خودش آن را به نحو قابل فهمی به کار می‌برد یا وقتی دیگران به کارش می‌بردند، آن را می‌فهمید.

راسل استدلال می‌کند که کسی می‌تواند جمله‌ای توصیفی را بفهمد فقط اگر که همه اصطلاحات (جزئی یا کلی) را، که در هر یک از آن جملاتی تعیین شده است که با هم تحلیل جمله اصلی را می‌سازند، از طریق آشنایی بشناسد. اکنون می‌توان نظریه «نمادهای ناقص» و «ساخت‌های منطقی» راسل را نوعی روش فلسفی کلی محسوب کرد که در آن تحلیل توصیفات معرفه نخستین مورد مشخص است. می‌توان این نظریه کلی را به طور کلی به قرار زیر باز نمود. پاره‌ای کلمات یا عبارات (برای مثال، «نقطه»، «صندلی»، «ذهن»، «اتم»، و مانند این‌ها) مکرراً در جملاتی

واقع می‌شوند که همه ما غالباً به کار می‌بریم و به یک معنا می‌فهمیم. افزون بر این، در بسیاری از موارد، ادعا می‌کنیم که می‌دانیم، یا با یقین معقول باور داریم، که ذوات [یا هستدگانی] متناظر با این کلمات و عبارات و امور واقعی متناظر با این جملات وجود دارند. اما وقتی به آنچه ممکن است ماهیت این ذوات باشد توجه می‌کنیم، غالباً درمی‌یابیم که از نوعی تردیدپذیر و بسیار فرضی‌اند، چنین ذواتی (برای مثال، یک اتم) سخت متفاوت‌اند با هر چیزی که ما از طریق آشنایی می‌شناسیم یا ممکن است در قالب‌های شناخته‌شده توصیف کنیم.

پیشنهاد کلی راسل در این موارد، تا آنجا که من می‌توانم مشاهده کنم، آن است که هر جمله‌ای را که بر چنین کلمه یا عبارتی مشتمل است، با مجموعه‌ای از جملات مرتبط با ویژگی‌هایی به قرار زیر جایگزین کنیم: الف) هیچ‌یک از آن جملات بر آن کلمه یا عبارت مورد نظر مشتمل نباشد یا صرفاً جایگزین آن نشود؛ ب) بر روی هم همه اطلاعات اساسی جمله اصلی را انتقال بدهند؛ پ) آن اسامی و عباراتی که در آنها واقع می‌شود، یا اسامی چنین ذواتی یا تا حد ممکن نزدیک به آنها باشد، چنانکه به طور مستقیم با آنها آشنا باشیم.

فلسفه راسل عمدتاً عبارت است از مساعی متوالی برای اعمال این پیشنهاد کلی به جزئیات بیشتر و هرچه بیشتر. یک نمونه نوعی و مهم در **منطق محض** و نظریه ریاضیات تحلیل راسل از جملاتی است که در آن کلمه «مجموعه» یا هر اسم مجموعه‌ای خاص (برای مثال، «مرد») واقع می‌شود. این امر نخست در *مبادی ریاضی*، جلد نخست (۱۹۱۰)، نمایان شد. در آنجا هر این نوع کلمه یک نماد ناقص محسوب شده است. هر جمله‌ای که این نوع کلمه در آن واقع می‌شود، با مجموعه معینی از جملات مرتبطی جایگزین شده است که این نوع کلمه در آنها واقع نمی‌شود؛ و در خصوص ارزش توابع گزاره‌ای است. راسل نفی نمی‌کند که ممکن است ذواتی از یک نوع خاص دال بر اسامی مجموعه‌ای وجود داشته باشند. اما او این امر را تردیدپذیر می‌داند و از این روی ترجیح می‌دهد که همه این نوع اسامی را نمادهای ناقص محسوب کند و آنها را پیوسته به همان طریق پیشنهادی تحلیل کند.

در اینجا به عوض نظریه منطق و ریاضیات محض راسل به هستی‌شناسی او می‌پردازم. بنابراین، می‌خواهم به فلسفه او الف) در باب آن باورهای عقلی عرفی‌ای که کسی درباره خودش، درباره دیگر مردمان، و درباره امور غیرانسانی و رویدادهای جهان بیرونی دارد؛ و ب) در باب تکوین و سازماندهی باورهای مأخوذ از علومی مانند فیزیک و روانشناسی بپردازم. اکنون، چنانکه مشاهده کرده‌ایم، مشخصه اصلی در روند کلی پیشنهادی راسل این است که آن اسامی و عباراتی که در جملات واقع می‌شود، جایگزین جمله‌ای مشتمل بر یک نماد ناقص شود که می‌باید تا حد ممکن به آنهایی نزدیک باشد که بر این نوع ذوات دلالت می‌کنند، چنانکه به طور مستقیم با آنها آشنا باشیم. تکوین هستی‌شناسی راسل عبارت است از تقلیل و تحویل هرچه بیشتر شمار انواع متفاوت ذوات متحقق به شرایط فوق. اکنون این فرایند را به جزئیات بیشتر تشریح می‌کنم.

به نوبت به این دو تئوت [یا دوگانه‌نگاری] به ظاهر موجه می‌پردازیم، یعنی: ۱. تئوت کلی‌ها و جزئی‌ها، و ۲. تئوت جزئی‌های ذهنی و مادی.

۱. کلی‌ها و جزئی‌ها. مسئله این است که آیا ضروری است بر آن بود که کلی‌ها، یعنی کیفیات و/یا روابط و نسب، وجود دارند یا اینکه فقط می‌توانیم جزئی‌ها را دنبال کنیم. راسل یکسره استدلال کرده است که کلی‌ها، از یک نوع واحد یا نوعی دیگر، عاملی ضروری در واقعیت‌اند؛ اگرچه دیدگاه‌های وی به نحو معتابیهی در جزئیات در آثار متوالی متعددش متفاوت است. اساساً واپسین موضع وی آن است که دست‌کم می‌باید واقعیت نسبت تشابه را تصدیق کنیم؛ اگر این امر را قبول کنیم، برای نفی کردن واقعیت سایر روابط و نسب اصلاً موجبی نیست؛ و اگر تا اینجا پیش رویم، برای تردید کردن در واقعیت کیفیات هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد.

۲. انواع متفاوت جزئی‌ها. راسل هیچگاه تردید نداشته است که جزئی‌ها وجود دارند. به نظر وی هرآنچه کسی با آن «آشنا» است (به معنای تخصصی این عبارت) در ادراک حسی نوعی جزئی است؛ و یقین است که هریک از ما گاهی در ادراک حسی با این یا آن عین [یا متعلق] آشناییم. مسائل راسل آن بوده است که واپسین انواع متفاوت جزئی‌ها چیست؟ چه تعداد انواع متفاوت لازم است پذیرفته شود؟ از چند نوع مختلف و به ظاهر متفاوت، از طریق ساخت‌های منطقی مناسب بر اساس یک یا معدودی چند که می‌باید پذیرفته شود، می‌توان قطع نظر کرد؟

می‌توان سه نوع متفاوت از مسائلی را تمیز داد که در این زمینه برای راسل مطرح شده است: ۱. معمولاً تمایزی، هم در مورد جزئی‌های مادی و هم در مورد جزئی‌های ذهنی، از یک سو، میان «اشیاء» یا «جوهرها» یا «امور پایدار» و، از سوی دیگر، «رویدادها» یا «فرایندها» یا «پدیدارها» نهاده‌اند. (برای مثال، از یک سو، تفاوت میان صدلی یا ذهن و، از سوی دیگر، نور صاعقه یا احساس درد). ۲. هر تصمیمی که بتوان بر اساس تمایز مقوله‌ای فوق اتخاذ کرد، چنانکه می‌توان تلقی کرد، حتماً تمایز دیگری باقی می‌ماند که معمولاً میان دو نوع از جزئی‌ها، یعنی جزئی‌های مادی و ذهنی، نهاده‌اند. ادعا کرده‌اند که این امور از بنیاد متفاوت‌اند. (برای مثال، تفاوت میان دو شیء مانند صدلی و ذهن، یا دو رویداد مانند نور صاعقه یا احساس درد). ۳. هر نتیجه‌ای که بتوان در باب موارد ۱ و ۲ گرفت، باز مسائلی به قرار زیر، که می‌توان معرفت‌شناختی تلقی کرد، برای راسل باقی می‌ماند. الف) در مورد جزئی‌های مادی تمایز نهاده‌اند میان الف ۱) داده‌های حسی به ظاهر بی‌واسطه (برای مثال، داده حسی بصری مُدَوَّر سرخ‌نما؛ الف ۲) رویدادها و اشیاء محسوس عادی روزمره (برای مثال، صدلی یا نور صاعقه)؛ و الف ۳) اشیاء نامحسوس و رویدادهای مفروض از علوم طبیعی (برای مثال، پروتون یا الکترون، یا حرکت الکترون در پیرامون پروتون). ب) در مورد جزئی‌های ذهنی غالباً تمایزی مشخص نهاده‌اند، از یک سو، میان ب ۱) ذهن خود فرد و تجارب خود فرد؛ و ب ۲) از سوی دیگر، اذهان و تجارب اشخاصی غیر از خود. غالباً برآند که فرد به طور مستقیم با ذهن و تجارب خود آشناست و فقط به طور بسیار غیرمستقیم می‌تواند از اذهان و تجارب دیگران آگاه باشد. اما چگونه شناخت ظاهری فرد از این نوع اعیان [یا تعلقات] دوردست‌تر و بعید مرتبط است با شناخت فرد از آن عیانی که به طور مستقیم با آنها آشناست؟

راسل سپس به مسائل مطروحه در هر یک از سه عنوان فوق پرداخته است. در تکمله کنونی به تکوین اندیشه وی در باب مباحث مربوط به موارد ۱ و ۲ می‌پردازم.

۱. «اشیاء و رویدادها». آن موضعی که راسل در باب این مسئله کمابیش پیش‌تر بدان رسید، و سپس نیز هرگز دلیلی نیافت که از آن دست بکشد، آن است که جزئی‌های بنیادی، چه مادی چه ذهنی، رویدادها یا فرایندهایند. اسامی جوهری نمادهای ناقص‌اند. آن جملاتی که جایگزین جمله‌ای مشتعل بر چنین اسمی شده‌اند، فقط بر اسامی رویدادها مشتعل‌اند و پاره‌ای روابط و نسب پیچیده میانشان که راسل کوشیده است که آنها را تعیین کند. هنگامی که راسل بر این امر تأکید می‌کند، می‌باید تقریرات وی را به شرح زیر دریافت. منظورش از «جزئی» چیزی است که در زمان واقع است؛ و، نیز اگر در مکان واقع باشد، نمی‌تواند بیش از یک محل را در هر زمان معین‌شغال کند. و منظورش از «رویداد» چیزی است که به مدتی اندک واقع است؛ و، اگر ادامه بیابد، در این مدت منطقه کوچک کرانمندی را اشغال می‌کند.

۲. جزئی‌های مادی و ذهنی. تغییر و تحولی بنیادی در دیدگاه‌های راسل در باب این مبحث با انتشار تحلیل ذهن در سال ۱۹۲۱ واقع شد. تا آن هنگام بر آن بود که دو نوع متفاوت از جزئی‌ها وجود دارند، یعنی مادی و ذهنی؛ اگرچه دیدگاه‌هایش را در باب آنچه واپسین انواع جزئی‌های ذهنی است، گاهی تغییر داده بود. بر این طریق، در مسائل فلسفه (۱۹۱۲) (اگرچه با اندکی تردید) بر آن است که هریک از ما در هر لحظه با خودش به مثابه فاعل شناسای تجارب

متعدد آشناست؛ به هر روی، خود به مدتی اندک وجود دارد، و بی‌درنگ پس از آن لحظه به پایان می‌رسد. تا سال ۱۹۱۴ در «ماهیت آشنایی» سرانجام به این باور می‌رسد که فرد با خودش به مثابه فاعل شناسا آشنا نیست، بلکه فقط با پاره‌ای حالات ذهنی معین آشناست. «خود» فرد به نوعی ساخت منطقی مبدل می‌شود معلول آن حالات که در روابط و نسب معین با یکدیگر قرار دارند. راسل تا سال ۱۹۲۱ در آخرین تقریر رسمی‌اش در باب این مسئله، یعنی «واپسین سازه‌های ماده» (۱۹۱۵)، اساساً همین دیدگاه را بازمی‌نماید.

می‌توان آخرین موضع در باب این مبحث تا سال ۱۹۲۱ را به طور کلی به شرح زیر خلاصه کرد. محسوسات واپسین جزئی‌های از آن ساخت منطقی جهان مادی‌اند. این امور رویدادهای ممتد ناپایدارند. هنگامی که کسی حسّی دارد، با نوعی امر محسوس آشناست، و از طریق آشنایی از پاره‌ای کیفیات آن (برای مثال، گردی، کبودی محسوسش، و مانند این‌ها) و از پاره‌ای روابط و نسب آن (برای مثال، موضعش در سمت راست یک محسوس دیگر در میدان دید فرد در آن زمان) آگاه است. هنگامی که کسی بدین نحو با نوعی امر محسوس آشناست، می‌گویند این امر برای او نوعی داده حسّی است. هیچ دلیلی نیست که تردید داشت که سایر جزئی‌ها نیز، از همان نوع و ماهیت کلی آنهایی که گاهی برای کسی که حسّی دارد به داده‌های حسّی مبدل می‌شوند، وجود دارند که هیچگاه به داده‌های حسّی مبدل نمی‌شوند. این امور را می‌توان «محسوسات حس نشده» نامید. محسوسات (پاره‌ای حس شده، و اکثریت مطلق حس نشده) آن واپسین جزئی‌هایی‌اند که می‌باید بر اساس آنها همه ساخت‌های منطقی تقریرات در باب «ماده» را بازنمود.

پس هر حسّی، افزون بر آن امر محسوسی که عین [یا متعلق] بی‌واسطه‌اش (یعنی داده حسّی‌اش) است، بر عمل یا حالتی از حس کردن (یعنی نوعی آشنا شدن) مشتمل است. این امر اساساً ذهنی است. هنگامی که فرد چنین و چنان حسّی دارد، فقط گاهی با این یا آن امر محسوس آشنا نیست. نیز گاهی از طریق درون‌نگری با این یا آن پدیدار (برای مثال، نوعی حس از آن خود) آشناست که نوعی حالت یا عمل ذهنی (برای مثال، نوعی حس کردن) است، یا که بر آن مشتمل است. می‌باید هر تقریری مشتمل بر کلماتی مانند «ذهن» را جایگزین مجموعه‌ای مناسب از تقریراتی کرد که بر این نوع کلمه مشتمل نباشد، بلکه بر اسامی حالات یا اعمال ذهنی متعدد مشتمل باشد، چنانکه گاهی فرد از طریق درون‌نگری با آن آشناست.

تغییر اساسی در موضع راسل که نخستین بار در تحلیل ذهن پدیدار شده، آن است که او از تحلیل حس به عمل حس کردن (ذهنی) و عین [یا متعلق] حس شده (غیرذهنی) دست کشیده است، به این دلیل که عمل حس کردن را نه می‌توان مشاهده کرد نه منطقی از چیزی مشهود استنتاج کرد. سپس فقط واپسین نوع جزئی‌ها را، یعنی رویدادهای ناپایدار از همان نوعی که پیش‌تر «محسوسات» نامیده، پذیرفته است. این امور در ذات خود نه مادی و نه ذهنی‌اند؛ بلکه مایه مشترکی‌اند که از آن منطقیاً هم آنچه را «ذهان» و/یا «رویدادهای ذهنی» می‌نامیم، و هم آنچه را «اشیاء مادی» و/یا «رویدادهای فیزیکی» می‌نامیم، ساخته و پرداخته‌اند. این امور دست‌کم دو نوع از بنیاد متفاوت از مجموعه‌هایی بسامان از این جزئی‌های خنثایند که یک نوع بر اساس قوانین گونه‌ای فیزیکی سامان یافته است و نوع دیگر بر اساس قوانین گونه‌ای روانشناختی.

در باب هر یک از این واپسین جزئی‌ها سه امکان به قرار زیر وجود دارد. الف) ممکن است با هم عضوی از دو مجموعه باشند که یکی بر اساس قوانین فیزیکی سامان یافته است و دیگری بر اساس قوانین روانشناختی. در این صورت به مثابه این و آن ادراک از چنین و چنان شی‌ای مادی یا رویداد فیزیکی محسوب می‌شوند؛ و نیز به مثابه چنین و چنان حالتی از این و آن مغز محسوب می‌شوند، یعنی به مثابه آن یک که فیزیولوژیست‌ها حالت



مغزی‌ای محسوب می‌کنند که مستقیماً با آن ادراک همبسته است. ب) ممکن است فقط عضوی از مجموعه‌ای باشند که بر اساس قوانین فیزیکی سامان یافته است. در این صورت به مثابه عنصری در چنین و چنان شیء مادی ادراک‌نشده‌ای یا فرایندهای فیزیکی محسوب می‌شوند. پ) ممکن است فقط عضوی از مجموعه‌ای باشند که بر اساس قوانین روانشناختی سامان یافته است. در این صورت به مثابه پدیداری صرفاً ذهنی محسوب می‌شوند. (راسل در تحلیل ذهن آنچه را «تصاویر ذهنی» می‌نامیم، چه خودبخود پدید آید چه با تأمل به یاد آید، مواردی از این امکان سوم محسوب می‌کند.)

روشن است که در این مرحله آن ثنویتی که راسل پیش‌تر بر آن بود که میان دو نوع جزئی، یعنی ذهنی و غیرذهنی، وجود دارد، دنبال نشده است. بلکه ثنویتی میان دو نوع قانون، یعنی روانشناختی و فیزیکی، جایگزین آن شده است. در اینجا لازم نیست که مفهوم قوانین فیزیکی را به تفصیل شرح داد، اما می‌باید نکته‌ای را در باب آنچه راسل در این مرحله ویژگی خاص قانون روانشناختی تلقی کرده است، باز نمود.

در آن هنگام که راسل تحلیل ذهن را تحریر کرد، سخت تحت تأثیر مفهوم «علیت یادآورانه» قرار گرفته بود. این امر را از دو اثر به قلم سیمون<sup>۳</sup>، رد حافظه<sup>۴</sup> (۱۹۰۴) و روانشناسی یادآورانه<sup>۵</sup> (۱۹۰۹)، اخذ کرد. تصور یا مفهوم علیت یادآورانه آن است که موارد بسیاری وجود دارد که در آن فاصله زمانی محدودی میان رویدادی پیش‌تر (برای مثال، دیدن شخصی) و رویدادی پس‌تر (برای مثال، تجربه به یاد آوردن آن موقوع) واقع است که یقیناً آن رویداد پیش‌تر شرط لازم علی برای آن رویداد پس‌تر است. معمولاً مفروض است که در همه چنین مواردی آن رویداد پیش‌تر سلسله‌ای از رویدادها را به جریان می‌اندازد که هر یک از آن بر امر پیشین بلافصلش اثر می‌کند و در ایجاد تالی بلافصلش نوعی عامل علی است؛ این تسلسل آن فاصله زمانی میان رویداد پیش‌تر و رویداد پس‌تر را پُر می‌کند؛ و آن رویداد پس‌تر دقیقاً معلول آن یک در این تسلسل است که دقیقاً پیش از آن واقع است. مشخصه اصلی در آموزه علیت یادآورانه بر آن است که مواردی وجود دارد که در آن فرض معمول فوق کاذب است. بر این اساس، رویداد پیش‌تر ممکن است شرط لازم علی برای رویداد پس‌تر بعیدی باشد بی‌آنکه چنین تسلسلی از رویدادهای میانی، چنانکه معمولاً مفروض است که فاصله زمانی میان آن دو رویداد را پُر می‌کند، واقع شود. در چنین مواردی، که عامل اصلی در علت بلافصل رویداد چیزی است که در زمانی محدود پیش از آن واقع شده است که رویداد دوم آغاز شود، به علیت یادآورانه قائلیم.

پس، بر اساس دیدگاه راسل در سال ۱۹۲۱، یک «تصویر ذهنی» ممکن است دارای علل یادآورانه باشد یا نباشد؛ اما همیشه دارای اثرات یادآورانه است. از سوی دیگر، یک حس فقط دارای علل فیزیکی است، اگرچه ممکن است دارای اثرات یادآورانه باشد. به عقیده من در میان آثار راسل این نظریه علیت یادآورانه خاص تحلیل ذهن است. و یقیناً از آن در دامنه و حدود شناخت انسانی (۱۹۴۸) آشکارا دست کشیده شده است.

اشاره به یک مشخصه خاص دیگر از تحلیل ذهن باقی مانده است. راسل آثار رفتارگرایان آمریکایی را، که ادعا می‌کردند که خود را رهنده‌اند از هر آنچه در بادی امر صرفاً ذهنی به نظر می‌رسد، به دقت مطالعه کرده است. او خود را با بیشتر برنامه این مکتب سخت همداستان یافت. اما آنان فیلسوف نبودند، و چنین نیز ادعا نمی‌کردند؛ در حالی که راسل غرقه مسائل فلسفه بود، با بسیاری از آنان درگیر شد؛ و راه‌حل‌های متعدد به بعضی از آنان عرضه کرد. چنانکه کمابیش می‌توان مقدار معتناهی از تحلیل ذهن را به مثابه کوششی جدی توسط فیلسوفی بغایت

۳. [Richard Wolfgang] Semon : جانورشناس و زیست‌شناس تکاملی آلمانی (۱۸۵۹-۱۹۱۸) - م.

4. Die Mneme

5. Die mnemischen Empfindungen

مستعد و مُطَّلَع برای اثر گذاشتن بر رفتارگرایی تا آنجا که شعور فلسفی اش اجازت می‌دهد، توصیف کرد. این گرایش، مانند یگانه‌نگاری خنثا و برخلافِ عَلِیَّتِ یادآورانه، از این پس مشخصه ثابتِ فلسفهٔ راسل باقی ماند.

زین سپس کتابِ *تحلیلِ ماده* را، منتشر شده به سال ۱۹۲۷، مرور می‌کنم. این اثر به سه پارهٔ مرتبط بخش‌پذیر است، که به ترتیب به مسائل زیر می‌پردازد: ۱. ساختار منطقی فیزیک نظری، که صرفاً به مثابه نوعی دستگاه قیاسی-فرضی محسوب شده است، چیست؟ ۲. چگونه اصطلاحات (برای مثال، اتم، الکترون، موج الکترومغناطیسی، و مانند این‌ها) و قوانین (برای مثال، معادلاتِ مَکسول) فیزیک با داده‌های ادراکِ حسی، که می‌باید واپسین شواهد به سود آنها باشند، رابطه دارند؟ ۳. موجه‌ترین دیدگاه در بابِ محتویات و ساختار طبیعت که می‌باید با پاسخ‌های داده‌شده به مسائل منطقی در زمرهٔ ۱ و مسائل معرفت‌شناختی در زمرهٔ ۲ سازگار باشد، چیست؟

در اینجا عمدتاً به مسائل مطروحه در پارهٔ دوم می‌پردازیم. مطالب اصلی‌ای که رخ می‌نماید، این است: ۱. دیدگاه عقلِ عُرْفی یک شخص بالغِ عادی به طور کلی آن است که جهان مُرکب است از اجسام تقریباً ثابت و پایدار که هر یک از آنها از کیفیات بسیار متفاوت ترکیب شده و سلسله‌ای از حالات متعدد را گذرانده است. همهٔ این اشیاء در مکانی مشترک واقع‌اند؛ بر یکدیگر اثر متقابل می‌گذارند؛ و تغییراتشان در زمانی مشترک مدت و استمرار دارد. حال آنکه این دیدگاه، اگرچه عملاً کلی است، به هیچ روی اولیه نیست. چنانکه می‌توانیم مشاهده کنیم که کودکان این دیدگاه را در سال‌های نوجوانی از طریق عُرْف به سختی حاصل می‌کنند. راسل خاطرنشان می‌کند که این اکتسابِ بازتاب‌های شرطی در کودکی نظیر فیزیولوژیکی به کار بردن استدلال‌های استقرایی توسط شخص بالغ است؛ و بر آن است که این امر در ایجاد دیدگاه عقلِ عُرْفی بزرگسالان در باب جهان نقشی اساسی ایفا می‌کند.

۲. اگر «استنتاج» را در معنای وسیع در نظر بگیریم، که اکتسابِ بازتاب‌های شرطی پیش از به کار بردن تکلم و استدلال را نیز دربرمی‌گیرد، دشوار است که به چیزی اشاره کرد که نوعی دادهٔ محض تغییر نیافته با استنتاج، باشد. اما همچنان در این مورد می‌توانیم انواع متعددی احکام را در سلسله مراتبی مرتب کنیم. برای مثال، می‌توانیم مشاهده کنیم که گزارهٔ «این به صورت محسوس یک پدیدارِ سرخ است» کمتر متضمن استنتاج است تا «این یک شیء مادیِ سرخ است». پس، این امر حتماً بازمی‌نماید که چگونه احکام بیش متضمن «استنتاج» بر احکام کم متضمن مبتنی است.

۳. راسل بر آن است که تغییر اساسی در گذر کردن از دیدگاه عقلِ عُرْفی در باب ادراک به دیدگاه مأخوذ از علوم طبیعی آن است که فرد از رئالیسم خام دست می‌کشد و نوعی نظریهٔ عُلّی را اتخاذ می‌کند.

نظریهٔ عُلّی ادراک دارای دو وجه است، یکی سلبی و دیگری ایجابی. وجه سلبی آن است که آنچه هریک از ما در ادراک حسی با آن آشناست، همیشه چیزی در ذاتِ خود خصوصی است. راسل در این مورد رنج بررسی استدلال‌های به سود این امر را بر خود نمی‌نهد. وجه ایجابی دارای این دو مشخصهٔ اصلی است: الف) متعلقات متعددی ادراک خاص خود فرد که از بعضی جهات با یکدیگر همبسته‌اند، و متعلقات همبستهٔ متعددی ادراک افراد متفاوت، همه معلول یک علتِ بعیدِ مشترک‌اند. (برای مثال، آن متعلقات ادراکی که به مثابه شمار معینی نموده‌های بصری متفاوت برای خود فرد محسوب می‌شود و یک شیء از نظرگاه‌های متفاوت؛ و آن متعلقات ادراکی که به مثابه نموده‌های بصری یک شیء برای افراد متفاوت محسوب می‌شود.) ب) می‌توان پاره‌ای از ویژگی‌های این نوع علتِ بعید را از طبیعت و روابط و نسب این نوع مجموعهٔ متعلقات همبستهٔ ادراک استنتاج کرد.

۴. می‌توان نتایج عمده‌ای را که راسل در باب وجه ایجابی نظریهٔ عُلّی می‌گیرد، به قرار زیر خلاصه کرد: الف) نمی‌توان این امر را اثبات کرد. اما، اگر اعتبار [منطقی] استقراء و استدلال شرطی معکوس را قبول کنیم، می‌توان نشان داد که بسیار محتمل است.

ب) روند این استدلال به طور کلی به قرار زیر است:

ب ۱) هر مُدرک می‌تواند آن متعلقاتِ ادراکی را تکمیل کند که بالفعل از طریق دیگر متعلقاتِ همبستهٔ ادراک دارد و می‌داشت اگر متعلقاتِ ادراکِ بالفعلِ اش را از طریقِ سلسله‌ای از حسِ جابجایی دنبال کرده بود. این امر نوعی استقراء بر اساسِ مواردی است که در آن چنین سلسله‌ای بالفعل تجربه شده است و چنین و چنان متعلقاتِ همبستهٔ ادراکی بالفعل به دنبال آمده است.

ب ۲) گامِ بعدی از وجودِ بالفعلِ خودِ فرد و متعلقاتِ ممکنِ ادراک به سوی وجودِ کسانِ دیگری است که خودِ فرد نیستند. در این مرحله هر یک از ما مفهوم [یا تصور] نوعی مکانِ مشترک با بسیاری از مُدرکات را می‌پردازیم. به گمانِ راسل این نوع استدلال، اگر سامان یافته باشد، استدلالی بر اساسِ قیاس و بسیار قانع‌کننده است. ب ۳) آخرین گام از متعلقاتِ ممکن و بالفعلِ ادراکِ خود و کسانِ دیگر به سوی رویدادهایی است که در مکان و زمانی واقع می‌شوند که هیچ مُدرکِ بالفعلی وجود ندارد (برای مثال، انفجاری فرسنگ‌ها در زیرِ سطحِ زمین، یا طوفان و باران پیش از پیدایش حیوانات یا انسان)؛ یا آنچه چنان است که هیچ مُدرکِ بالفعلی نمی‌تواند آن را ادراک کند (برای مثال، موج الکترومغناطیسی، اتم، و مانند این‌ها).

پ) به فرض که می‌توانیم منطقاً استنتاج کنیم که رویدادهایی را که واقع نیستند، و آنهایی را که احتمال بنابر ماهیتشان ممکن نیست واقع باشند، کسی ادراک کرده است، چه اندازه می‌توانیم در بابِ ویژگی‌های چنین رویدادهایی بدانیم؟ راسل بر آن است که می‌توانیم با احتمالِ بالا از مشخصاتِ ساختاریِ متعلقاتِ همبستهٔ ادراکِ مان تا حدِ معتناهی در بابِ مشخصاتِ ساختاریِ رویدادهای ادراک‌نشده و حتا ادراک‌ناپذیر استنتاج کنیم. اما تأکید می‌کند که تقریباً نمی‌توانیم هیچ چیز از کیفیاتِ اولی در بابِ ویژگی‌های کیفیِ دومی استنتاج کنیم.

به گمانِ من می‌توانیم مضمونِ اصلی «فلسفهٔ ماده»ی راسل را کمابیش به قرارِ زیر خلاصه کنیم. کوششی است تام و تمام برای پیش بردن جزء به جزء دیدگاهی در بابِ ادراکِ حسی و جهانِ فیزیکی مانندِ طرحِ کلی آنچه جان استوارت میل در نظریهٔ اشیاءِ مادی به مثابه «امکان‌های ثابت و پایدارِ حس» ترسیم کرده است.

از دو اثرِ فلسفیِ بعدی راسل، پژوهشی در بابِ معنی و صدق (۱۹۴۰) و دامنه و حدودِ شناختِ انسانی (۱۹۴۸)، فقط به دومی خواهیم پرداخت و فقط به پاره‌ای از آن. از شش بخشی که این اثرِ دوم به آن تقسیم شده است، آن بخش‌هایی که در بابِ «زبان» (بخش ۲)، «علم و ادراکِ حسی» (بخش ۳)، و «مفاهیم علمی» (بخش ۴) است، همان زمینه‌های کتابِ اول را دربرمی‌گیرد. نتایجِ راسل اساساً یکسانند، اگرچه افزایشِ دقتی واقع است در بابِ آنچه می‌توانیم به طورِ معقول در موردِ ماهیتِ همه‌جانبهٔ ذواتِ مفروض از فیزیکِ ریاضی حدس بزنیم. بخشِ ۵ در بابِ احتمال است. و جملگی به بخشِ ۶، با عنوانِ «مفروضاتِ استنتاجِ علمی»، می‌انجامد. عمدتاً به این بخش خواهیم پرداخت، اما نخست مطلبی را در موردِ دیدگاه‌های راسل در بابِ احتمال باز می‌نمایم.

مشخصهٔ احتمال، چنانکه عالمانِ ریاضی محض آن را مطرح کرده‌اند، مجموعه‌ای از اصولِ موضوعه است که می‌توان بر اساسِ آن قضایا را استنتاج کرد. این اصولِ موضوعه تفاسیرِ متعدد را روا می‌دارند؛ و عالِمِ ریاضی محض به این امور نمی‌پردازد. ارزشِ عملیِ این اصولِ موضوعه آن است که می‌توانیم چنان تفسیرشان کنیم که موجبِ همبستگیِ درجهٔ احتمالِ یک تقریر [یا گزاره] با درجهٔ اعتبارش شود. مفهومِ «اعتبار» متفاوت است با مفهومِ «احتمال»، هرچند می‌توان اصولِ موضوعه را تفسیر کرد؛ و نوعی تقریر [یا گزاره] وجود دارد که دارای درجهٔ بالایی از اعتبار است، اما در آن مفهومِ احتمالِ ریاضی (هرچند تفسیر شده باشد) مصداق ندارد.

می‌توان تفسیرِ خاصِ خودِ راسل از احتمالِ ریاضی را «تفسیرِ تواتریِ متناهی» نامید. بر این اساس، احتمالِ اینکه الف ب باشد، [مطابق با] نسبتِ شمارِ آن اشیائی است که هم الف و هم باند به شمارِ آنهایی که الف‌اند. اکنون راسل

بر آن است که مفهوم چنین نسبتی بی‌معنی است مگر بر اساس این فرض که شمار اشیائی که الفاند، متناهی باشد. بنابراین آن نوع تفسیر تواتری مجموعه‌ای محدودی را که وان میزس و رایشنباخ مطرح کرده‌اند، آشکارا رد می‌کند. این امر ما را به نتایج راسل در باب اعتبار منطقی استقراء می‌رساند. می‌توان آن را به قرار زیر خلاصه کرد. هیچ استنتاجی بر اساس احتمال نمی‌تواند کاربرد استدلال استقرائی را به طور کلی معتبر سازد. اما چنین استنتاجی ممکن است احتمال یک تعمیم استقرائی جزئی را (برای مثال، «همه کلاغ‌ها سیاه هستند») افزایش دهد، اگر و فقط اگر آن تعمیم از پیش دارای نوعی «احتمال» اولیه متناهی، به معنای اعتبار، باشد. پس، نمی‌توانیم چنین درجه اعتبار اولیه‌ای را به هیچ تعمیمی نسبت دهیم مگر یک یا چند اصل مفروض کلی را در باب عالم طبیعت و ساختار جهان بیرونی مسلم بگیریم. (موضع راسل تا حدی اساساً مشابه موضع ج. م. کینز<sup>۶</sup> در رساله‌ای در باب احتمال<sup>۷</sup> است. اصل مفروض پیشنهادی کینز «چندگونگی محدود» است.) نمی‌توان، بدون دور منطقی، اثبات کرد که چنین مفروضاتی با استدلالی بر اساس تجربه مسلم یا حتماً محتمل‌اند.

مطالب پیشین مقدمات معمول برای بخش ۶ را، که «مفروضات استنتاج علمی» نام یافته است، فراهم می‌آورد؛ و این بخش احتمال مهم‌ترین پاره آن کتاب است.

راسل پنج اصل مفروض را در باب «ساخت» جهان به دست می‌دهد که گمان می‌کند که تلویحاً مسلم فرض شده‌اند، هر چند معمولاً در تحقیقات علمی و در تدوین نظریه‌های علمی آشکارا تنسیق و صورت‌بندی نشده‌اند. نخستین این اصول صورتی از این فرض است که جهان مرکب است از «اشیاء» گوناگون کم و بیش ثابت و پایدار، با حالات متغیر و روابط و نسب متقابل متغیر. دومین اصل صورتی است از این فرض که علل رویدادی معین به یک بخش محدود از حالت کلی اموری محدود شده است که بلافاصله پیش از آن واقع شده‌اند؛ و به طور مشابه، اثرات آن به یک بخش محدود از حالت کلی اموری محدود شده است که بلافاصله پس از آن واقع می‌شوند. سومین اصل مفروض اساساً نفی کنش از [فاصله] دور است. (جالب نظر آنکه این امر متضمن نفی «علیت یادآورانه» است که از نظر زمانی نوعی کنش از [فاصله] دور است.) می‌توان این امر را به قرار زیر باز نمود. اگر فاصله‌ای مکانی، یا فاصله‌ای زمانی، یا هر دو، میان دو رویداد واقع باشد که از نظر علی با یکدیگر رابطه دارند، آنگاه می‌باید آن فاصله را با زنجیره‌ای علی از رویدادهایی پر کرد که از سلسله‌ای از روابط به لحاظ مکانی و زمانی متصل تشکیل شده‌اند که از پیش‌تر آغاز شده و با آخرین این دو رویداد به پایان رسیده است.

چهارمین اصل مفروض بسیار خاص‌تر از هر یک از سه اصل نخست است. می‌توان این اصل را به قرار زیر باز نمود. به فرض که شماری از رویدادهای درهم‌بافته، که هر یک از آنها از نظر ساختار همانندند، در مناطقی متعدد واقع می‌شوند که همه در جهات متعدد از مرکزی مشترک قرار دارند. بنابراین، می‌باید مفروض باشد که در این مرکز رویدادی با همان ساختار واقع است و هر یک از این رویدادهای از نظر ساختاری مشابه بر خط علی متفاوتی قرار دارند که از آن رویداد اصلی مشترک منشأ گرفته‌اند. (برای مثال، رویدادهای متعدد مورد نظر ممکن است شمار معینی صداهای مهیب مسموع باشد که هر یک را شخصی متفاوت در زمان و محلی متفاوت دریافته است. و رویداد اصلی ممکن است شلیک تفنگی در محلی معین در زمانی پیش‌تر باشد.)

۶. Keynes [John Maynard]: اقتصاددان بریتانیایی (۱۹۴۶-۱۸۸۳) - م.

راسل پنجمین و آخرین این مفروضات را «قیاس [یا تمثیل]» نامیده است. می‌توان این اصل را به قرار زیر ارائه و صورت‌بندی کرد. رویدادهایی از دو نوع را در نظر بگیرید، مثلاً رویدادهای الف و رویدادهای ب. فرضاً، هنگامی که می‌توان هم یک رویداد الف و هم یک رویداد ب را مشاهده کرد، دلیلی وجود دارد که گمان کرد که اولی عاملی ضروری در ایجاد دومی است. موردی ممکن است روی داده باشد که در آن رویداد الف مشاهده می‌شود، اما در آنجا وضعیت چنین است که نمی‌توان رویداد ب را مشاهده کرد حتی اگر الزاماً پس از الف واقع شود. پس مفروض است که بسیار احتمال دارد که در واقع امر رویداد ب پس از الف واقع می‌شود. (به طور مشابه، اگر رویداد ب در وضعیتی مشاهده می‌شود که در آن نمی‌توان رویداد الف را مشاهده کرد حتی اگر پیش از ب واقع شده باشد، پس مفروض است که بسیار احتمال دارد که در عمل رویداد الف پیش از ب واقع شده است.)

راسل من جمله آن باوری را که هر یک از ما از وجود دیگر موجودات خودآگاه کم و بیش مانند خویش حاصل می‌کنیم، به رفتار کردن بر اساس این پنجمین اصل مفروض مربوط می‌داند.

همانا راسل بر آن است که جانوران عالی غیرانسانی و کودکان انسان گرایش‌های ذاتی‌ای دارند که بر اساس هر یک از این پنج اصل مفروض رفتار می‌کنند. او بازمی‌نماید که تکوین عادات استنتاجی‌ای که به انتظاراتی می‌انجامد که عمدتاً درست و صادق‌اند، جزئی از انطباق موجود با محیط زیستش است که بقای زیستی به آن وابسته است. اما تفکر و عمل **سنجیده**، که در واقع امر بر اساس این مفروضات قرار دارد، فقط ممکن است در انسان‌های بالغ و به طرز یابسته تعلیم‌دیده یافت بشود. و **بازشناسی** آن تفکر و عملی که بر اساس چنین و چنان مفروضاتی واقع می‌شود، فقط ممکن است در جریان تأمل فلسفی در باب ماهیت نظریه و کنش علمی یافت بشود.

*دامنه و حدود شناخت انسانی* شایان توجه و عمیق بود اما فیلسوفان معاصر بر آن چندان اقبال نکردند. شیوه فلسفی مرسوم در آن زمان در انگلستان عمدتاً بر آنچه «پوزیتیویسم [یا اثبات‌گرایی] منطقی» نام یافته بود، متمرکز بود. مسائل مطرح‌شده در آن کتاب، و راه‌حل‌های پیشنهادی برای آنها، بیرون از این عرصه مرسوم آن هنگام قرار داشت؛ و علائق و توان بیشتر آنان که می‌توانستند آن را بفهمند و هوشمندانه از آن انتقاد کنند، متوجه جای دیگری بود.

در این تبیین فلسفه راسل تغییر تدریجی عقاید وی را از آنچه می‌توان رئالیسم افلاطونی نامید تا طبیعت‌گرایی و تجربه‌گرایی تشریح و بیان کرده‌ام و مراحل متعدد و خاصه بارز آن را نموده‌ام. انصاف نخواهد بود که بدون اشاره به پاره‌ای جرح و تعدیلات که راسل خود آشکارا نموده است، ختم کرد. می‌توانم این امر را با ارجاع به پاره‌ای اظهارات که او در کتاب *فلسفه برتراند راسل* (۱۹۴۴) نموده است، به بهترین وجه انجام بدهم. به گمان من راسل مایل بوده است که این اظهارات را تا پایان عمرش بازگوید؛ و من با بازگویی پاره‌ای از آنها به انجام می‌رسانم.

۱. «حتا پس از آنکه هگل را فروگذارم، جهان جاودانی افلاطونی مرا چیزی غیرانسانی برای ستودن می‌داد. در باب ریاضیات با اعزاز تأمل می‌کردم؛ و رنج بردم آنگاه که ویتگنشتاین مرا بر آن داشت که ریاضیات [محض] را هیچ نپندارم جز همانگویی‌ها» (ص ۱۹).

۲. «همیشه با اشتیاق می‌خواستم توجیهی بیابم برای عواطف مُلهم از پاره‌ای امور که پنداری و رای حیات انسانی واقع است و درخور احساس اُبّهت است ... آنان که می‌کوشند از اومانیسیم [یا انسان‌مداری] دینی بسازند که هیچ چیز را برتر از انسان نشناسد، عواطف مرا ارضا نمی‌کنند. و هنوز هم نمی‌توانم باور کنم که، در جهانی که می‌شناسیم، چیزی واقع باشد که بتوانم و رای انسان‌ها، و تا حد کمتری جانوران، برای آن ارزش قائل شوم...» (ص ۱۹-۲۰).

۳. «به فرض که، مثلاً، کسی بخواهد از باب کردن گاو‌بازی در این کشور جانبداری کند. در مخالفت با این پیشنهاد احساس می‌کنم، نه فقط امیالم را بازمی‌نمودم، بلکه امیالم در این امر **درست** است؛ و این کلمه می‌تواند هر معنایی

داشته باشد. به گمانم می‌توانم از نظر استدلال نشان بدهم که از هرگونه ناسازگاری منطقی در تقیید به تفسیر (صرفاً عاطفی) اصول اخلاقی مبراً هستیم و در همان حال ترجیح اخلاقی متقن را باز نموده‌ام. اما از نظر احساس، ارضا نشده‌ام. فقط می‌توانم باز گویم که، در حالی که عقیده خودم در باب اصول اخلاقی مرا ارضا نمی‌کند، عقیده دیگر مردمان از این هم کمتر مرا ارضا می‌کند»<sup>۸</sup> (ص ۷۲۴).

۴. «آنچه نگرش مرا نسبت به دستگاه دین می‌نماید آن است که - هرچند نوعی از دین شخصی را بسیار پسندیده می‌دانم؛ و به سبب فقدان آن بسیاری از مردمان را ناپسند یافته‌ام - نمی‌توانم نظام اعتقادی هیچ دین شناخته شده‌ای را تأیید و تصدیق کنم؛ و گمان می‌کنم که اکثریت جامعه روحانیت مسیحی در بیشتر مواقع بیشتر آسیب رسانده‌اند تا سود» (ص ۷۲۶) ■ □

---

[۸. بر اساس این موضع اخلاقی راسل (عاطفه‌گرایی) هنگامی که می‌گوئیم چیزی درست یا خوب است، صرفاً احساسات مان را در مورد آن چیز بازمی‌نماییم. از این رو آنچه را در این مورد بازمی‌نماییم، نظراً قابل اثبات نیست - م.]

## کتابشناسیِ فارسیِ آثارِ فلسفیِ راسل

- مسائل فلسفه، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۷.
- علم ما به عالم خارج، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر، (تهران) بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- تحلیل ذهن، ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸.
- زمینه‌های فلسفه، ترجمهٔ محسن امیر، (تهران) چاپ کیهان، ۱۳۴۹.
- جستارهای فلسفی، ترجمهٔ میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، (تهران) انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- تاریخ فلسفهٔ غرب، ترجمهٔ نجف دریابندری، [ویراست دوم] (تهران) کتاب پرواز، ۱۳۷۳.
- مقدمه‌ای بر فلسفهٔ ریاضی، ترجمهٔ ابوالقاسم لاله، (تهران) انتشارات یاسین، ۱۳۷۶.
- شرح انتقادی فلسفهٔ لایبنیتس، ترجمهٔ ایرج قانونی، (تهران) نشر نی، ۱۳۸۲.
- تکامل فلسفی من، ترجمهٔ نواب مقربی، (تهران) انتشارات صراط، ۱۳۸۷.
- اتمیسم منطقی، ترجمهٔ جلال پی‌کانی، (تهران) نشر علم، ۱۳۸۸.

○

○

○